

در جستجوی تاریخ

(شکو، بی نامہ)

ارج نامہ دکتر سیروس برادران شکوہی

به خواستاری و اهتمام عباس قدیمی قیداری



در شکر بارخ
(شکوهی نامه)

ارج نامه دکتر سیروس برادران شکوهی

به خواستاری و اهتمام دکتر عباس قدیمی قیداری



انتشارات آیدین

سرشناسه : قدیمی قیداری، عباس، ۱۳۵۰ -
 عنوان و نام پدیدآور : در جستجوی تاریخ: ارج نامه دکتر سیروس برادران شکوهی / به اهتمام و تدوین عباس قدیمی قیداری.
 مشخصات نشر : تبریز: آیدین، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری : ۵۰۴ ص: مصور، عکس، نمونه.
 شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۷۲۸-۰۲-۷
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 موضوع : برادران شکوهی، سیروس، ۱۳۱۵ -- یادنامه ها
 موضوع : مدرسان -- ایران -- تبریز
 موضوع : College teachers -- Iran -- Tabriz
 موضوع : تبریز -- تاریخ -- مقاله ها و خطابه ها
 موضوع : Tabriz (Iran) -- History -- *Addresses, essays, lectures
 رده بندی کنگره : LB۱۷۷۸/۴
 رده بندی دیویی : ۳۷۸/۱۲۰۹۵۵
 شماره کتابشناسی ملی : ۶۱۰۶۸۹۹



بنیاد ایران شناسی



انتشارات آیدین

تبریز، خیابان شریعتی شمالی، نرسیده به سینما ۲۹ بهمن

تلفن: ۳۵۵۵۳۲۵۹ - فاکس: ۳۵۵۳۰۵۲۳ - ۰۴۱

Email: Aydin.publication @ Gmail.com

در جستجوی تاریخ

(ارج نامه دکتر سیروس برادران شکوهی)

دکتر عباس قدیمی قیداری

* چاپ اول ۱۳۹۹ تبریز * شمارگان ۵۰۰ نسخه * قیمت ۱۳۰۰۰۰ تومان

* لیتوگرافی افرنک * چاپ و صحافی: صحاف امین

۹۷۸-۶۲۲-۶۷۲۸-۰۲-۷

این کتاب با حمایت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی به چاپ رسیده است

فهرست مطالب

بخش اول: خاطرات و یادداشت‌ها

- مختصری درباره دوستی‌ام با آقای دکتر شکوهی - کاظم اشکریز ۱۲
- راز مردمی بودن و مردمی زیستن آقای دکتر شکوهی - حسن انداچه ۱۳
- «پدرم» - یاشار برادران شکوهی ۱۶
- مردی که من می‌شناسم - بهمن پیرنیاکان ۱۸
- استادم جناب دکتر شکوهی - حمید تبریزی ۲۱
- دکتر برادران شکوهی نازنین - م.جم‌نژاد ۲۳
- پنجاه و هشت سال دوستی - حمید حامی نویری ۲۵
- چشمه جوشان علم و ادب - احمد خادم حسینی ۲۷
- شکوه رشته تاریخ - مهدی دادی‌زاده ۲۹
- جهانی است بنهفته در خانه‌ای - حسین دوستی ۳۴
- ایمان و تسلیم - جلیل شربیانلو ۳۷
- شعری از مسعود شریعتی ۳۹
- یک دهه در مکتب استاد دکتر سیروس برادران شکوهی - علیرضا علی‌صوفی ۴۰
- دوست پاک و صمیمی - هاشم فرتاش ۴۷
- در خلوت عصرگاه یک جمعه بهاری - مجتبی نخجوانی ۴۸
- معلمی جستجوگر و مورخی فلسفه‌نگر - محمود نوالی ۵۰
- ورودی‌های ۱۳۶۹ - س. نورمحمدی (تنهای تبریزی) ۵۴

- این همه شاهد و شکر از سخنش می‌ریزد - حسن نیک‌منش ۵۷
- آقای دکتر سیروس برادران شکوهی که من می‌شناسم - جمشید هدائی ۵۹

بخش دوم: مصاحبه‌ها

- تاریخ شفاهی آذربایجان در گفتگو با استاد دکتر سیروس برادران شکوهی - حسن علیزادپروین ۶۴
- مصاحبه با آقای دکتر سیروس برادران شکوهی استاد دانشگاه تبریز - سهراب فرحان ۷۹

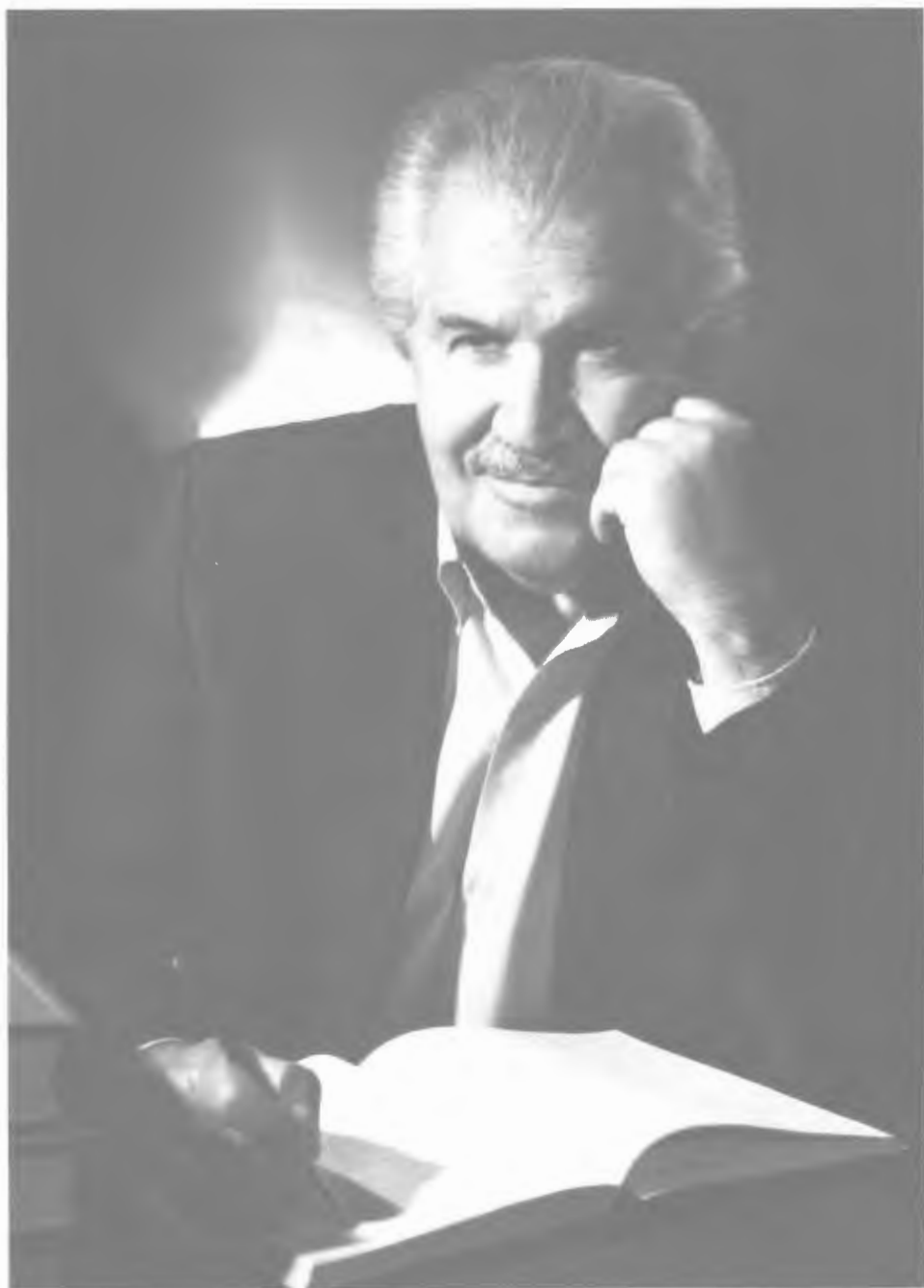
بخش سوم: مکاتبات و نامه‌ها

- اسوه وقار: نامه‌هایی از شادروان میرزا جعفر سلطان‌القرائی و دکتر سیروس برادران شکوهی - محمدامین سلطان‌القرائی ۸۴
- نامه دکتر حسین شکویی ۱۰۲

بخش چهارم: مقالات تقدیم شده

- نگاه اجمالی به مدرسه دارالفنون تبریز و فعالیت‌های علمی و آموزشی آن در دوره قاجار - جواد ابوالحسنی ۱۰۴
- نظام آموزش زنان در حرمسرای عصر صفویه - فاطمه اورجی ۱۱۰
- دو سند نویافته در مورد احداث راه آهن - غلامعلی پاشازاده ۱۳۱
- نقش مردم آذربایجان در انقلاب مشروطه گیلان - نصرالله پورمحمدی املشی ۱۳۸
- چند سند تازه‌یاب از آرشو عثمانی درباره ستارخان و تبریز - حسن حضرتی ۱۴۸
- سوء قصد به ذات همایونی در آستانه خزان شکوفه‌های غناب - فرهاد دشتکی‌نیا ۱۶۱
- پیوندهای اقتصادی ایران و قفقازیه، رهیافتی تاریخی - بُشری دلریش ۱۶۷
- استانبول تجددگاه روشنفکران ایرانی - رضا دهقانی ۱۸۴
- برآمدن ترکان در آسیای صغیر و دولت سلجوقیان - علی اکبر دیانت ۱۹۷
- کسروی و شرق‌شناسی - داریوش رحمانیان ۲۱۳
- پژوهشگری را ناسپاسی نمی‌سزد - یوسف رحیملو ۲۱۸
- تعلیم و تربیت در مکتب‌خانه‌های تبریز در دوره قاجار - شادروان میرزا جعفر سلطان‌القرائی خلیل سلطان‌القرائی ۲۲۷
- در مکتب خواجه تبریز - محمد سلماسی‌زاده ۲۴۳
- گزارشی از تاریخ ریاضیات در ایران - حسین سیف‌لو ۲۵۸
- مورخان ایران صفوی و تاریخ هند معاصرشان - مقصودعلی صادقی ۲۸۴
- هویت مشترک فرهنگی و مناسبات شاعران آذربایجان و کاشان در نیمه دوم قرن دهم - باقر صدری‌نیا ۲۹۵
- کارنامه علمی دکتر سیروس برادران شکوهی - ناصر صدقی ۳۰۵
- روزنامه‌نگار مشروطه: سید محمد شبستری ملقب به ابوالضیاء - محمد عزیزی ۳۱۷

جایگاه تجارت نزد چنگیزخان و صحراگردان مغولستان - علیرضا کریمی.....	۳۲۵
عریضه اهل گزان - یحیی کلانتری.....	۳۴۶
تبریز و بوشهر - عبدالکریم مشایخی.....	۳۵۱
درباره برخی از تحولات آوایی در گویش کلاسوری - چنگیز مولایی.....	۳۵۷
نگاهی به نقش آذربایجان در احیاء فرهنگ فلسفی در دوره ایلخانی - یوسف نوظهور.....	۳۶۵
ترسل و انشای فارسی از آغاز دوره افشاری تا پایان دوره قاجار - اسدالله واحد.....	۳۷۱
آثار، تحقیقات و تألیفات استاد دکتر سیروس برادارن شکوهی - محمدباقر جباریان.....	۳۹۸
دکتر شکوهی انسانی وارسته و معلم اخلاق - معصومه شکوهی.....	۴۱۲
اسناد و تصاویر.....	۴۱۳
نمایه عام.....	۴۷۱



عکس از استاد جدید الاسلام

پیشگفتار

بزرگداشت بزرگان و پیشکسوتان عرصه آموزش و پژوهش در جامعه امروز ضرورتی تمام دارد. جامعه امروز به عللی که بحث در مورد آن مجال دیگری می‌طلبید، به طور تعجب‌برانگیز و تأسف باری با یک گسست و انقطاع از گذشته دور و نزدیک خود مواجه شده است. این گسست و شکاف اگر تداوم یابد و ریشه بدواند بسیار فاجعه‌بار و خطرناک خواهد بود. یادکرد، پاس‌داشت و ارج نهادن به بزرگان و مفاخر می‌تواند در ترمیم این گسست‌ها و شکاف‌ها و پیوند زدن گذشته به امروز نقش مهم و مؤثری ایفا نماید، از سوی دیگر پاس‌داشت نام و یاد بزرگان حوزه علم و دانش و فرهنگ، بزرگداشت فضیلت و اخلاق است و اعلام قدرشناسی است از این بزرگان و مفاخر.

استاد سیروس برادران شکوهی نامی است آشنا برای اهالی تاریخ و فرهنگ ایران و آذربایجان. استادی که بیش از پنجاه سال با دغدغه در تربیت و آموزش جوانان این سرزمین و عرصه پژوهش و نگارش کوشیده و میراث ارزشمندی از خود برجای نهاده است. سال‌های درس‌آموزی در محضر بزرگانی چون استاد عباس زریاب خونی، استاد دکتر محمداسماعیل رضوانی و همنشینی با بزرگانی چون استاد علامه میرزا جعفر سلطان‌القرائی و دیگر استادان و فرزنانگان در محیط تبریز، تهران و مشهد و تجربه بیش از نیم قرن آموزش و تربیت دانش‌آموزان و دانشجویان در آموزش و پرورش، دانشگاه فردوسی مشهد و به ویژه دانشگاه تبریز و سال‌ها مطالعه و پژوهش از ایشان شخصیتی ژرف‌نگر، دغدغه‌مند و دوراندیش ساخته است. بخش اعظم فعالیت‌های علمی دکتر شکوهی در گروه تاریخ دانشگاه تبریز سپری شده است، گروه

تاریخ کهنسال دانشگاه تبریز که عمری بیش از هفتاد و دو سال دارد، استادان صاحب‌نام و برجسته‌ای به خود دیده است، از میان آنان، استادان ارجمند و فرهیخته دکتر یوسف رحیم‌لو، دکتر علی اکبر دیانت و دکتر یحیی کلانتری از هم‌نسلان و دوستان قدیمی دکتر شکوهی و دکتر داریوش رحمانیان و دکتر مقصود علی صادقی در شکل‌گیری این ارج‌نامه همراهی‌ها کردند. عمرشان دراز و با تندرستی توأم باد.

فکر تدوین ارج‌نامه‌ای برای قدرشناسی از تکاپوها و تلاش‌های علمی و آموزشی استاد دکتر سیروس برادران شکوهی از سال‌ها پیش در ذهن و اندیشه شاگردان ایشان مطرح بود، اما فرصت عملی ساختن آن بنا به عللی فراهم نشد. اکنون این فرصت فراهم آمده است تا با تدوین ارج‌نامه‌ای، تلاش‌ها و کوشش‌ها علمی و آموزشی استاد پاس داشته شود و سنت قدرشناسی از بزرگان و مفاخر این سرزمین به عنوان الگوهایی برای نسل امروز تداوم یابد.

از استادان و دوستان ارجمندی که در بزرگداشت و تکریم مقام و جایگاه علمی و اخلاقی استاد دکتر برادران شکوهی با ارسال مقالات، یادداشت‌ها و خاطرات سهیم شدند و به این ارج‌نامه وزانت و اعتبار دادند صمیمانه تشکر و قدردانی می‌کنم و همچنین از دانشجویان و همکاران محترم به ویژه آقای محمد عزیزی و آقای عباسپور مدیر گرامی انتشارات آیدین که در به سرانجام رسیدن این مجموعه و چاپ آن یاری کردند، سپاسگزارم.

امید است این مجموعه که اعلانی است از قدرشناسی جمعی از دوستان و شاگردان ایشان از تلاش‌ها و کوشش‌های خستگی‌ناپذیر علمی و فرهنگی و دغدغه‌مند استاد دکتر برادران شکوهی، گامی باشد در تبلیغ و تداوم سنت شایسته پاس‌داشت فضیلت‌ها و ارزش‌های راستین و آشنا ساختن نسل جوان با استادان و کوشندگان برجسته تاریخ و فرهنگ این سرزمین. برای آقای دکتر برادران شکوهی که همواره نگران تبریز و آذربایجان و ایران است عمری با عزت همراه با تندرستی و سلامتی از خداوند بزرگ خواهانیم.

عباس قدیمی قیداری

تبریز - ۱۳۹۸

بخش اول



خاطرات و

یادداشت‌ها

مختصری درباره دوستی‌ام با آقای دکتر شکوهی

کاظم اشکریز

در عکاسخانه دوست عزیزم مرحوم آقای جبارشهرود عکاس مشهور شهر تبریز که شخص هنرمند و هنرپروی بود و بسیاری از خواص شهر به آنجا رفت و آمد داشتند، مکرراً اسم شخص پا به سن گذاشته با موی جوگندمی را می‌شنیدم که دکتر شکوهی خطابش می‌کردند و من نسبت به این شخص کنجکاو و حساس شدم و از اطرافیان پرسیدم که این آقای محترم پزشک تشریف دارند؟ در جواب گفتند که ایشان استاد تاریخ دانشگاه تبریز می‌باشند. من به جهت علاقه‌ای که به تاریخ داشتم فرصت را غنیمت شمرده و به ایشان اظهار ارادت نمودم و سعی به نزدیک شدن به ایشان نمودم و با تعجب دریافتم که جناب دکتر شکوهی برخلاف تصور من شخص بسیار شکسته نفس هستند و با عظمت مقام ادبی خودشان بنده را پذیرفتند و از آن به بعد بنای دوستی و مودت پی‌ریزی شد که من گمان نمی‌کردم.

البته این دوستی از بزرگواری ایشان بود که همواره در دوستی پیشقدم هستند که بنده را هر از چندگاهی مورد لطف و مرحمت قرار می‌دهند و هم ایشان بودند که مرا که تا آن زمان دو سطر نوشته درباره موسیقی نداشتم با تشویق ایشان توانستم خاطرات هنریم را به رشته تحریر آورده و آنها را در نشریه پیام آذربایجان در چند شماره نشر دهم. تا امروز به هر کسی که آقای شکوهی را می‌شناسد برخورد کرده‌ام پیوسته از نیکی‌ها و انسان‌دوستی آقای دکتر ذکری به میان آورده‌اند. همه این افراد اذعان دارند که این انسان وارسته دائماً در رفتاری‌های اجتماعی و شخصی دوستان و حتی سایر اقشار جامعه، غمخوار و دلسوز و همراه هستند. همواره ایشان را دوستی فاضل و معلمی دلسوز و ریش سفید کارا به حساب می‌آورم.

راز مردمی بودن و مردمی زیستن آقای دکتر شکوهی

حسن انداچه

با سلامی پر پژواک، به بلندای سهند و سبلان محضر کوه قامت فرزانه‌ای به نام «آقای دکتر سیروس برادران شکوهی» که افتخار آشنایی و دوستی‌اش را داشته و این مودّت را برای خودم فخر بزرگی به حساب می‌آورم. بحث دربارهٔ این چنین شخصیتی والا چقدر دشوار است و این دشواری وقتی بیشتر می‌شود که آدمی احساس کند حرفش در جایی ثبت می‌شود و دیگران هم می‌خوانند و چه بسیار کسانی که فرد مذکور را از نزدیک می‌شناسند و به مقاله نوشته شده درباره‌اش با دید حسّاسی می‌نگرند. با همهٔ این‌ها با پشتگر می و امید به اینکه در این اقلّ نوشته، حق مطلب را در مورد عالمی محترم چون جناب آقای دکتر شکوهی ادا کرده باشم بر حسب علاقهٔ بی‌انتها و دوستی بی‌شائبه‌ای که با ایشان دارم به جرأت قدم در این راه می‌گذارم. شاید که در مواردی ایرادهایی از طرف صاحب‌نظران وارد شود، هراس نیز در این مورد به حال خود باقی است. از ویژگی‌های انسان‌های فاضل و وظیفه‌شناس اندیشه‌های نکوکاری و رایگان‌بخشی است تا آنچه را دارند از قبیل علم و فهم و تجربه به دیگران بدهند و هیچ چشم‌داشتی نداشته باشند.

اندیشه‌های دگردوستانه جزء هویت شاید ذاتی اینهاست. این موارد را نباید در مورد ایشان سهل و نادیده گرفت. اما اندیشه‌های نکوکاری و رایگان‌بخشی این عزیزان را باید به دقت زیر نظر گرفت و فهمید که رایگان‌بخشی صحنه نهادن بی‌پرس و جو برای ادعاهای کسانی است که خود را فراتر از هر «انگیزه‌ای» جز بخشندگی و نیک‌خواهی می‌دانند. این تعبیر نمودار تلقّی سخاوتمندانه‌ای از نیکدلی و گشاده‌دستی فرزانه‌گانی است که وجودشان بی‌هیچ مزد و منتّی

غمگسار اطرافیان می‌باشد. دغدغه زیست روزمره خاکیان کوچه و بازار را با خود به یدک می‌کشند و بدین وسیله وجدان خود را به آرامش سوق می‌دهند. رضایت درونی ناشی از گام‌های نیکوخواهانه پاداش ناچیزی نیست، احساس خوشایندی است که آنها را توانا می‌کند و سخنان‌شان را به گوش دیگران رسانده و مورد توجه و پذیرش همگان قرار می‌گیرد. در این جایگاه قرار گرفتن پاداشی است ملموس و به کسانی می‌رسد که تمام انرژی خود را به رایگان صرف فرهنگ پروری و انسان‌دوستی می‌نمایند. این راه با سختی‌ها و رنج همراه است ولی ره‌آورد شادمانی و سرافرازی نیز دارد.

به وضوح می‌توان گفت که مورخان، اهل کتاب و مطالعه گران دقیق همیشه با این رفتارها و خصلت‌ها همراهند و لیست وقایع را بر اساس زمان و مکان حسابگرانه تدوین می‌کنند تا در صورت ادامه کار بتوانند به طور متوالی و منسجم و با مفهوم کامل از آنچه که تاریخ یاد می‌کنیم مجموعه‌ها و سرگذشت‌های گذشته را تنظیم کنند و بدین سان دستاوردی درخور تحویل اهل ذوق و علاقه می‌دهند و خدمتشان را به جامعه به نحو احسن ارائه می‌کنند. امروزه ما باید این انسان‌های فرهیخته و نیکخواه را به عنوان سرمایه بزرگ ملی مان پاس بداریم و پیوسته حرمت‌دار حریمشان باشیم و بدانیم که «دکتر شکوهی‌ها» لازمه انکشاف و پیشرفت جامعه‌مان می‌باشند. به‌طوریکه گفتیم با خصلت‌های کریمانه و انسان‌دوستانه خودشان در اعتلاء فرهنگ و دانش جامعه‌مان شب و روز در تلاشند.

حرکت‌های پربار و خیرخواهانه و سعه‌صدر ایشان از این نظر قابل توجه است که همیشه خواسته‌اند کارهای شایسته دیگران را برجسته و بزرگ جلوه دهند، نه مثل بعضی از غرض‌ورزان با تخریب کسی خودشان را به رخ دیگران بکشند. ایشان همیشه همه دوستان را به خواندن، نوشتن و مطالعه تشویق نموده و می‌نمایند یعنی بهترین راه چاره را در روشنگری می‌دانند. با در نظر گرفتن نوشته‌های فوق، امعان نظر آقای «دکتر شکوهی» در مسائل مختلف کاملاً مبرز و مبرهن است. مثلاً پای صحبت یکی از دبیران می‌نشینم که می‌گفتند در سال‌های قبل از انقلاب آقای شکوهی در دبستان شاپورصوفیان مدیر مدرسه بودند و من هم آموزگار آن مدرسه بودم، ایشان علاوه بر اینکه مدرسه و دانش‌آموزان را مدیریت می‌کردند، بیشترین توجه و مدیریت را به معلمان اعمال می‌نمودند و همیشه در صدد تشویق کادر مدرسه، به هر ترتیب برای ادامه تحصیل بودند و از معلمان می‌خواستند که ادامه تحصیل بدهند و معلوماتشان را ارتقاء دهند و در عین حال به قول معروف از «قره معلمی» خلاص شوند. آن شخص چنان از ته قلب از آقای مدیر به نیکی و خوشنامی تعریف می‌نمودند که حد و حصری نداشت و به‌طوری که می‌گفتند "با تشویق‌های آقای شکوهی رفتم کنکور دادم و در دانشگاه تهران قبول شدم و

ادامه تحصیل دادم و در این مورد همیشه مدیون و سپاسگزار این انسان خوش قلب و خیرخواه و نیک‌اندیش هستم". اما باید در نظر داشت که دوست بزرگوار ما از چند بُعد به مسائل جامعه توجه داشته و دارند. به طوری که شاید از معدود کسانی هستند که قشر آسیب‌پذیر و فراموش شده شهرمان به دست ایشان با قلم رایگان بخشی‌شان از بادیۀ نسیان به عالم حضور کشیده شده‌اند. باید هم این‌کارها به دست آقای «دکتر شکوهی» به قلم کشیده شوند چون گرم و سرد روزگار را به طور ملموس کشیده‌اند. نگارش مقاله مفصلی در روزنامه راجع به «کچل اکبر» از یاد رفته، فکر کنم کمی دل و جرات می‌خواهد از این نظر که بعضی از روشنفکران جدا از طبقه و قشر خودشان شاید نظر و نگاه تحقیرآمیزی در این مورد داشته باشند. اما دوست دردآشنای جامعه ما بی‌هیچ هراسی نوشته مفصلی درباره آن سیرک کوچک «درب گجیل» با چه آب و تابی قلم فرسایی نموده‌اند. چقدر خاطره آن مرد زحمتکش و هنرمند کوچه و بازار را عزیز داشته‌اند یا «آلمان چنزدی» کریم آقا را که انسانی با وضعیت بسیار اسفناک در یک آهنگری کوچک با پسرش به سرمی‌برد ولی در این شهر به هر ترتیب اسم و رسمی داشت از فراموشخانه روزگار بیرونش آورده به مردم یادآور شده‌اند، که روزی روزگاری در این شهر چقدر آدم‌ها را به خود مشغول می‌کرده است. خیلی از این شخصیت‌ها را که بیشتر به سخره گرفته شده بودند آقای دکتر شکوهی با کرامت انسانی و تواضع در قلم شیوایشان باز به جامعه یادآور شدند. به نظر این حقیر به قلم آوردن این مسائل از عهده همچون شخصیتی عالم و دانشگاهی جالب توجه است. تحقیقاتی که ایشان از ده‌ها قهوه‌خانه و فرهنگ موجود در آنها به عمل آورده‌اند که جالب و خواندنی هستند. یادم هست که وقتی «عظیم قیچی ساز» از صعود موفق یکی از هشت هزارها برگشته بود در مجلسی که به عنوان خوش‌آمدگویی برایش ترتیب داده شده بود، آقای دکتر شکوهی در آنجا صحبت‌هایی فرمودند. در پایان ضمن تقدیر و تجلیل از این قهرمان ملی، آخرین جمله ایشان این بود که عظیم تو فرزند «ائینالی» هستی و هیچ‌وقت این کوه زیبا و یادگاری پدرانمان را از یاد نبر.

در خاتمه یادآور می‌شوم که آقای دکتر شکوهی با قلم زیبا و ساده‌نویس‌شان در هر مورد مخاطب را جذب نموده و تحسین آنها را برمی‌انگیزد. آقای دکتر با ساده زیستی و خوش فکری و فعالیت‌های همیشگی خودشان تا به امروز الگوی خوب و سنجیده‌ای برای اهل مطالعه و حتی قشر عموم جامعه هستند. با توجه به تمام این خصلت‌ها و عملکردها پیوسته در نظر مردم جایگاه ویژه‌ای دارند. برایشان آرزوی سلامتی داشته و داریم تا همیشه از خوان نعمت‌شان بهره‌مند شویم.

با دوست امید ماندم باقیست دل در گروش، دلیل مشتاقی است

«پدرم»

یاشار برادران شکوهی

پدر عمرم، پدر جانم، پدر روحم و روانم. نقش وی در زندگی من، به عنوان پدر، وصف‌ناپذیر است و نوشتن از وی و آنچه به من آموخته‌اند در این متن و کلام نمی‌گنجد. در اینجا، به بیان مختصری از تلاش‌های مستمر و خستگی‌ناپذیر پدر بسنده خواهم کرد.

پدر، عضو هیات علمی دانشگاه تبریز بود و برای رسیدن به این مرتبه تلاش شبانه‌روزی کرده بود. چه شب‌هایی که تا پاسی از شب برگه‌های دانشجویان را باحوصله می‌خواندند و تصحیح می‌کردند. خاطرم هست از دوران کودکی که پدر هفته‌ها در روستاهای اطراف تبریز، در حال تحقیق بر روی سنگ نبشته‌ها بود تا آنکه نتیجه حاصله را در مجموعه بی‌نظیری گردآوری کرد. همین بود که من را به این باور رساند که تمام اساتید چنین‌اند، حال آنکه در دوران تحصیلات عالیه خویش در ایران با کمتر کسی مواجه شدم که اینچنین رسم استادی را به جا آورد. او برای من، اسوه سخت‌کوشی و تلاش هست و مشوق و حامی اصلی و همیشگی من در امر تحقیق و تحصیلات بوده و هست. کتابخانه پدر لوح‌های تقدیر زیادی را در خود جای داده است. وی در منزل نیز مشغول به پژوهش و مطالعه بود و کتابخانه پربارش همواره مرا به مطالعه و تحقیق ترغیب می‌کند.

پدرم، پایه‌گذار آئین گرامی‌داشت نهضت مشروطه نیز هست که در صدمین سالروز تصویب قانون مشروطه به همت ایشان در شهر تبریز برپا گردید. پدر از کودکی روی پای خود ایستاده بود و همین مهارت را به فرزندان خویش نیز آموخت چرا که معتقد بود جز با تلاش بسیار، اهداف والا محقق نمی‌شوند و در برهه آغاز هر فعالیت جدیدی، وی ما را با سروده

زیبای بانو پروین اعتصامی، آرزوی پرواز، بدرقه می نمود. پدر همیشه صبور هست و سؤال های مرا با تأمل و دوراندیشی پاسخ می دهد. پدر آموزه های تاریخی را در قالب امور روزمره برایمان بیان می کند تا درک بهتری از شرایط جامعه داشته باشیم.

پدر عمر خود را وقف تحقیق و مطالعه کرد. دلسوز و پیگیر، عمری برای تحقیق در زمینه تاریخ ایران سوخته و ساخته. همیشه در حال مطالعه و نوشتن بود. صدایش را ضبط می کرد، برداشت هایش را از امور روز می نوشت و بعدها آنها را مرور می کرد. بدین ترتیب، او درک عمیق و صحیحی از وقایع و اتفاقات منطقه داشت و پیگیر اخبار و روزنامه ها بوده و هست. همچنین علاقه خاصی به باغبانی دارد و باغچه کوچک حیاط خانه به لطف توجه پدر همواره دوست داشتنی و باطراوت است.

سال ها گذشت و من به قصد ادامه تحصیلاتم در زمینه مهندسی برق تصمیم به عزیمت به خارج از کشور گرفتم که در این مسیر نیز ایشان پشتوانه اصلی ام و دعای خیرشان پشت و پناهم بود. پند و اندرزهای پدر بهترین مشاور من حتی در سال های دوری از ایران بوده و هست. چه خوشحالم من، چه خوشبختم من که دارم همچو تو پشت و پناهی. به یاد تکیه کلامی از پدر، علی دارم، چه غم دارم.

مردی که من می‌شناسم

بهمن پیرنیاکان

سخن از بزرگداشت دکتر سیروس برادران شکوهی استاد تاریخ دانشگاه تبریز است چه نیکوست که پاسداشت فرهیختگان در زمانی که زنده‌اند انجام گیرد. از آنجائیکه به ایشان نزدیکم، پیشنهاد شده آنچه از او می‌دانم و می‌شناسم بنویسم و من این را بر خویش فرض می‌دانم. اما سخن گفتن از دیگری و خوی و منش وی بس دشوار است، زیرا مصداق بارز «هر کسی از ظنّ خود شد یار من» خواهد شد و گفتن از دوست دشوارتر. خواهم کوشید بی‌تعارف و بزرگنمایی آنچه را که در سالیان دراز نشست و برخاست و همراهی و هم‌گامی از او دیده‌ام بازگویم.

دکتر شکوهی استاد تاریخ است، سنجیدن و بازگفتن جایگاه او در این زمینه را به شاگردان بسیاری که دانش آموخته‌اند اویند و امروزه تنی چند از نام‌آوران بشمارند و نیز همگان استاد وامی‌گذارم. دوستی من و ایشان آغازی خجسته داشته است، مردی مبارز و سخت‌کوش که دارنده کتابفروشی پایدار در تهران بود و نیز در کار انتشار کتاب دست داشت ما را بهم شناساند، و این پیوند روزبروز استوارتر شد و پایمردی استاد در نگاهداشت آن بسیار کارساز بوده است. استاد فرزند مردیست که در زمان خود از تحصیل‌کردگان بشمار می‌رفت، کسی که چندین و چند دهه پیش مدرک دیپلم داشته و نیز توانائی مالی درخور برای اداره یک زندگی شرافتمندانه، دریغا که نابهنگام درمی‌گذرد و فرزندان را که هنوز نوباوگانی بیش نبودند وامی‌گذارد، از این پس مادری شیرزن سرپرستی آنان را برعهده می‌گیرد و سرافرازانه این

آزمون را به پایان می‌برد که نمونه‌اش پرورش فرزندی همچون استاد شکوهی است. اینک آنچه از او دیده‌ام و دریافته‌ام:

۱- شکوهی مردی خودساخته است، این سخن گزافه نیست، اگر نه آن بود که پیدا و ناپیدای کسی را بی اجازه نمی‌توان بازگفت و از این رو دستم بسته است و گرنه داستان‌ها داشتم.

۲- بسیار قانع و مستغنی است، هرگز نشنیدم که از جور روزگار شکوه کند و یا از تنگی گذران زندگی بنالد، گوئی هرگز نیازی نداشته است همواره رضا به داور داده و گره بر جبین نیانداخته.

۳- واقع‌بین و واقع‌گراست. به یاد دارم همیشه می‌گفت من در زندگی برای رویارونی با هر رخدادی چه نیک و چه بد در هر زمان و مکان آماده‌ام که زندگی را از این‌ها گریزی نیست. این را در حادثه‌ای تلخ که برایشان پیش آمد به آشکار دیدم. همسر و پسر خردسال او برای دیدار دخترشان که مقیم همدان بود راهی آنجا می‌شوند. در بازگشت، اتوبوس آنان تصادف شدیدی می‌کند و پاهای همسر و یک پای فرزند می‌شکند که دریغا به بریدن بخش پائین پای فرزند منجر می‌شود. خبر را شنیدم سرآسیمه به بیمارستانی که بستری بودند رفتم. از دیدن چهره معصوم پسر آشفته شدم و تاب دیدن نداشتم بغض گلویم را فشرده و روی برگرداندم. اما استاد چون کوهی استوار برجای بود، در درونش چه می‌گذشت؟ نشانی از آن در چهره‌اش دیده نمی‌شد! یاد سخنش افتادم، زهی مرد! که کردارش با گفتارش یکی درآمد و این شهامت و ایستادگی بری شیرین داشت، پسر با رهنمودهای پدر و فداکاری مادر، سخت‌کوش و امیدوار بار آمد و پس از گذراندن بخشی از تحصیلات به انگلستان رفت و طرفه آنکه همان ابتدا با نوآوری که در رشته تحصیلی خود نشان داد بورسیه دانشگاه شد و اینک به جایگاهی درخور رسیده است.

۴- بسیار سنت‌گراست نه از رده واپس‌گرایان؛ که دل بسته یادگارهای بازمانده از فرهنگ گسترده و ژرف ایران زمین به ویژه آذربایجان است همواره در نگاهداشت آن با قلم و قدم کوشیده است و چه گفتارهای نغزی که در این باره نوشته و انتشار داده است و در این رهگذر میراث مادی و معنوی برایش یکسان ارزشمند است، چه نمائی زیبا از باغات تبریز، باغشمال و باغ شازده... و کوچه‌باغ‌ها و بناهای تاریخی و خانه‌هائی با معماری اصیل ایرانی را با نوشته‌های خود نشان داده است و هر درختی یا ساختمانی که بی رحمانه در هجوم بی امان نوسازی‌های بی برنامه برانداخته می‌شود دل او را به درد می‌آورد و قلم او فغان سر می‌دهد. چه ارزنده و گویاست مقالات او در این باره برای نمونه مقاله: «خواب می‌بینم که تالان می‌کنند تبریز را». عمارت عالی قاپو را درهم کوبیدند، قبرستان گجیل را که بسیاری از نام‌آوران این شهر تاریخی در آن

غنوده اند ویران کردند، از خانه امیرنظام جز ویرانه‌ای باقی نماند، دبیرستان منصور ویران شد، دروازه‌های تاریخی تبریز در خیابان‌کشی‌های بی‌برنامه از میان رفتند و... این بود دغدغه همیشگی او.

۵- شیوه نوین در پژوهش‌های میدانی تاریخ و فرهنگ آذربایجان و تبریز: تا به دیروز تاریخ این سرزمین سرگذشت جهان‌گشایان و زورمندان و چیره‌دستان بود، شادمانه باید گفت امروزه پژوهشگران راهی دیگر برگزیده‌اند و به سرگذشت مردمان که پدیدآورندگان راستین تاریخ و فرهنگ هستند پرداخته‌اند. استاد شکوهی در این باره راهی مبتکرانه پیش گرفته. می‌دانیم که از سرگذشت بزرگان فرهنگی و معنوی و هنرمندان این سرزمین افسانه‌هایی بیش برایمان بازمانده، برای نمونه هنوز نام واقعی استاد سخن سعدی روشن نیست، مصلح‌الدین است؟ مشرف‌الدین است؟ و یا نامی دیگر. از این رو استاد به‌کاری متفاوت برخاسته و در نوشتن زندگی‌نامه فرهیختگان و دانشوران گام‌های بلندی برداشته است و دیگر در پاسداشت نقش مردمان فرو دست نوشته‌ها دارد. گذشته از بزرگان معنوی و فرهنگی تبریز در توجه به فرودستان فروگذار نبوده و حتی شوریدگان و دیوانگان را فراموش نکرده است و نیز بسیاری از مردمان کارگر و صنعت کار و غیره، شاطر حمید چنین بود شاطر نیک‌مهر چنان. در این میان شرح کتابفروشی‌ها و چاپخانه‌های تبریز و بنیان‌گذاران آن، قهوه‌خانه و بسیاری از ساختارهای اجتماعی بسیار غز و ماندگار است.

در پایان به یکی از خوی‌های پسندیده او اشارتی دارم، استاد در مراوده با دوستان بسیار بردبار و شکیباست. روزی به همراه دوستی دیگر راهی تهران شدیم و از آنجا به شهریار نزد برادر من رفتیم و تا پاسی از شب بودیم و به نوای تار او خوش، صبح زود به راه افتادیم و پیشنهاد شد که به جانی دیگر که استاد کار داشت سر بزنیم، من از راندن ماشین ژیان در این زمان طولانی خسته شده بودم، ناگهان بخشم آمده و سخت بر آن دو تاختم، آرام و بی‌سخن نشسته بود چون طوفان خشمم فرونشست، به خود آمده و پشیمان سر بر فرمان ماشین گذاشتم و در خود فرورفتم ایشان به فراست دریافت، چنین گفت: چیزی نشده، دوستی این‌ها را هم دارد آسوده باش و راه بیافت. دیگر آنکه بسیار خوش‌رو و خوش‌محضر است و در نشست دوستان نزدیک با بازگفت مثل‌ها و بذله‌گوئی‌ها و طنزهای رندانه شادی آفرین است. این همه با متانت و وقار خاص او همراه است. این است مردی که من می‌شناسم.

استادم جناب دکتر شکوهی

حمید تبریزی

سال ۱۳۵۴ در دانشگاه تبریز (آذربادگان آنروز) در رشته تاریخ پذیرفته شدم. آن زمان جناب دکتر شکوهی یکی از استادان ما بود با برخوردی عاطفی و انسانی با دانشجویان. چون ایشان همیشه اهل کتاب و مطالعه و پژوهش بوده و هستند از آن لحاظ رابطه دانشجوی و استادی به دوستی کشید که این دوستی هنوز هم ادامه دارد. اغلب در آن سالها کتاب و مجله نیز رد و بدل می کردیم و رابطه دوستی عمیق تر می شد تا اینکه یک روز استاد فرمود که قصد خداحافظی دارد و از دانشگاه تبریز به دانشگاه مشهد انتقال خواهد یافت که دقیقاً یادم می آید با چند نفر از همکلاسی ها بسیار افسوس خوردیم و اظهار دلواپسی و ناراحتی کردیم. اما متأسفانه از دست ما دانشجویان کاری بر نمی آمد و استاد راهی دانشگاه مشهد شد. در آخرین جلسه درس ایشان بود که یک لحظه یادم آمد زنده یاد دانیم «شازده ایلدرم میرزا باتمانقلیچ»^۱ از سوی وزارت دارائی آن زمان سمت ذیحسابی در دانشگاه مشهد را یافته است. همان روز در کلاس یادداشت کوچکی برای دانیم نوشتم و با بغضی در گلو و دستی لرزان بسوی استاد رفتم و اظهار کردم که در این یادداشت شما را به زنده یاد دانی معرفی کرده ام که اگر در دانشگاه مشکلی پیش آید «شازده» قادر به حلش خواهد بود. جناب استاد یادداشت را گرفتند و چندی بعد چنانکه اظهار می کردند به ملاقات شازده رفته بودند و شازده چنانکه در شأن و مقام او بود با گرمی و آغوش باز استاد را پذیرفته بودند. روح شاد شازده و جایث در بهشت برین باشد که مرا پیش استادم روسفید کردی. چندی بعد استاد دکتر شکوهی دوباره به دانشگاه تبریز بازگشتند و در اولین ملاقاتمان

۱. فرزند «شاهزاده عباسقلی میرزا باتمانقلیچ» خوشنویس بزرگ اواخر دوران قاجار.

چه تعریف‌ها که از برخورد «شازده» کردند که واقعاً مایه سرافرازی من شد. دوستی‌ام با جناب استاد دکتر شکوهی تاکنون ادامه دارد و تا عمر داریم این دوستی ادامه خواهد یافت. در سفرهای گاهگاهی‌ام به تبریز اولین‌بار که به زیارتشان می‌روم ایشان هستند. امید دارم استاد سالیان سال با سرافرازی به عمر خود ادامه دهند.

دکتر برادران شکوهی نازنین

م. جم‌نژاد

بعضی از انسان‌ها ارزش را می‌شناسند، آنها معنای لحظات و ساعت‌ها و یک عمر را به‌خوبی می‌دانند، چرا که لحظات و ساعت‌های عمر خود را بیهوده هدر نکرده‌اند. ساعت‌هایی که من نوعی با خیره شدن به بیهودگی‌ها از دست داده‌ام. عمری عزیز که می‌توانم کسری از آن را به یادگیری و یاددهی دنیای اطرافم اختصاص دهم. آموزگاران و محققان و حتی دانشمندان کسانی هستند از جنس ما، و تنها تعهدشان به دنیا و انسان‌ها بیشتر از ماست. یکی از این انسان‌ها، نمی‌دانم چرا کلمه نازنین به زبانم می‌آید، یکی از این انسان‌های نازنین، دکتر برادران شکوهی خودمان است. می‌توانست مثل اکثر موسپیدهایمان خود را قانع کند که به حد کافی تلاش کرده و به حد کافی خدمت کرده و می‌تواند تکیه بر گذشته‌اش زده و پاهایش را به آسودگی دراز کند و به راحتی خود را به نشنیدن بزند. می‌توانست تاریخ را، ادبیات را و مطبوعات را به حال خود رها کند و دست‌های جوان را بی‌بزرگتر بگذارد. ولی هنوز تلاشگر است، هنوز می‌خواند، هنوز می‌نویسد و یادمان می‌دهد که تاریخمان را و ایرانمان را فراموش نکنیم. چرا که مراقبت از اندوخته‌های این نازنینان، مراقبت از تمام آفریده‌های اینان به دوش ماست. برایشان شادی‌ها آرزو مند، با صدای زنان میهنم از تمام تلاش‌های این نازنین تشکر می‌کنم، پایدار باشید.

دختر شرمگین مشرق زمین

بنفشه بهار زمین بزرگ

چشمان سیاهت را دوست دارم

رنگ شب‌های تیره مادرم را دارد.

می‌اندیشم که کدامین آسمان

بال‌های پروازت را در بر خواهد گرفت؟
می‌گوییم که خود را برهان
از شرم‌هایت، از سیاهی شب‌های بی‌مهربانت.
دختر مشرق زمین
موهای سیاهت رنگ شبی را دارد،
رهایی را دوست بدار
دست آسمان را بگیر
ابرها انتهای آسمان نیستند.
من خورشید را آن بالاها می‌شناسم
شب را باور نکن.
سحرگاه خنده‌هایت گناهی ندارد، باور نکن.
دختر زیبای مشرق زمین،
تو زیباتر از گناه‌کارانی
تو رنگ باران را داری،
تو از رودها روان‌تری.
قطره‌ها را باور کن
دست آسمان را رها مکن
پرواز را به خاطر بسپار....

پنجاه و هشت سال دوستی

حمید حامی نوبری

ای خدای پاک و بی انباز و یار	دست گیر و جرم ما را در گذار
یاد ده ما را سخن های رفیق	که تو را رحم آورد آن ای رفیق
گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن	مصلحی تو ای تو سلطان سخن
اندکی دانش که بخشیدی ز پیش	متصل گردان به دریا های خویش

سال یک هزار و سیصد و سی و نه بود. دو جوان بیست و سه، بیست و چهار ساله برای شرکت در کنکور شبانه دانشکده ادبیات تبریز با یکدیگر آشنا می شوند. هردو زاده و پرورده شهر محترم، شهر بزرگان و آزادگان:

همی تاز سوی آذرآبادگان به جای بزرگان و آزادگان

شهر شمس خیز، شهریارپرور، پروین زای، داوطلب برای شرکت در رشته ی تحصیلی تاریخ و جغرافیا، اما سیاست آن روز مقامات فرهنگی ایجاب می کرد برای نخستین بار این دو رشته از هم منفک شده به ناچار یکی از آن دو شخص در رشته ی گسترده ی تاریخ و دیگری در علوم جغرافیا ثبت نام کنند. البته متأسف از اینکه انفصال رشته ها تصمیم درستی هم بود لیکن آنان را از همدرسی و همنشینی در یک کلاس مانع شود. جوان خوش سیما و نیک سیرت و ژرف اندیش تاریخ را برگزید و آن دیگری که ستوان ارتش بود به خاطر حرفه سربازی مصلحت دید جذب جغرافیا گردد. دوره سه ساله ی لیسانس مانند طوفان زودگذر به پایان رسید و آن دو یار صمیمی که بهتر آن باشد بگوییم: مرید و مراد از هم جدا شده به دنبال سرنوشت خویش روند، مدت

زمان جدایی نیز کوتاه نبود، سی سال دوام یافت تا آن ستوان با درجه‌ی سرهنگی از ارتش بازنشسته و به دیار خویش بازگشت نماید.

نگارنده این سطور همان ستوان جوان بود، اینک کهنه سربازی بیش نیست. خوشبختانه مراد خویش را که در جوانی همچون پیران مجرب، اندیشمند و ژرف نگر دیده بود کسی جز دکتر برادران شکوهی نبود. این قلم هرچند از دوستان و ارادتمندان مخلص استاد است از ستایش بی جا و نکوهش ناروا بیزار است. ارج گذاری و ستودن خالی از هرگونه حبّ و بغض سبب می شود تا نسل های پسین (دانشجویان استاد) شخصیت های ستوده شده را الگوی کمال یافته ی خویش دیده و راه طی شده ی وی را پی گیرند و پیش تازند، مولانا فرمود:

چون غرض آمد، هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد
آن بیان اولیاء و اصفیاست کز همه اغراض و نفسانی جداست

دکتر شکوهی را اگر انسان کامل ندانیم، کاملاً انسان است. به نظر راقم، حضرتشان جزء اصفیاست. صاف و شفاف، هدایتگر و آموزنده که هنوز خیل دوستان و دوستدارانش از ایشان می آموزند. آثار گرانسنگ آن حضرت از جمله کتب و مقالات گوناگون، امروز جزء کتاب های بالینی راقم است. شناخت شخصیت های بزرگی چون شهید میرزا علی آقا ثقه الاسلام تبریزی، آقا میرزا جعفر سلطان القزایی و آشنایی با تاریخ دانشسرای مقدماتی دوره ی صفویه تا محمد شاه قاجار، به ویژه، شرح باغ های هشت بهشت یا عشرت آباد، باغ صفا، گویی: که حقیر به دوران جوانی به یادگرددش در باغ گلستان آن روزها، ارک تبریز (مصلا ی امروزی) همچنین باغات پیکریه به تماشا ایستاده است آنچنان شیوا و لذت بخش است که قلم عاجز از بیانش هست بنابر این از شیخ شبستر وام گرفته باید نوشت:

معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر قلزم اندر ظرف ناید

تاریخچه روزنامه نگاری از آغاز تا حال، مقالات تاریخی متعدد و نشریات دانشگاهی چنان دقیق آمده است که چشم هر بیننده ای را با گذشته خویش بیناتر و آشناتر می نماید، استاد با صفای ما با تمام بزرگی عمری غلام وار و در خدمت دانش پژوهان کوشیده اند. شایسته است به فرمایش حضرت شیخ محمود شبستری این بیت را یاد آور شد و خوانندگان عزیز را به خدای دانا و توانا بسپاریم.

کسی مرد تمام است کز تمامی کند با خواجگی کار غلامی

چشمه جوشان علم و ادب

احمد خادم حسینی

از بنده حقیر خواسته‌اید که مقاله‌ای درباره شخصیت و سلوک معلّمی، علمی و دانشگاهی استاد بزرگ جناب آقای دکتر برادران شکوهی بنویسم. من نمی‌دانم معرّف بنده چه کسی بوده که این شوخی را با من نموده که من بیسواد عامی را جزو قلم‌زنان داخل این حریم مقدّس مقدس به شمار آورده. درست است که افتخار دوستی صمیمانه با استاد دکتر شکوهی دارم و به این افتخار بزرگ بر خود می‌بالم ولی من آن بضاعت قلمی را ندارم که در مورد شخصیت والای ایشان قلم به‌دست بگیرم. واقعاً تکلیف ما لایطاق است، من ذره ناچیز کجا و ساحت وسیع ادبی و علمی ایشان کجا؟ ایشان همواره برای مقاله‌نویسی و خاطره‌نویسی با محبت زیاد مرا تشویق نموده‌اند ولی همیشه در مقابل اصرار و حتی فشار ایشان معذرت‌خواهی نموده‌ام، گرچه در مرحله‌ای تسلیم محبت ایشان شدم به مصداق دستم بگرفت و پا پیا برد نوشته‌های کوتاهی از سرگذشت و خاطرات خود نوشتم و چاپ شد ولی این هم نتیجه خوش‌نگری ایشان بود نه توانائی من. اقدام به تهیه و نشر ارج‌نامه اقدام بسیار بجا و واقع‌بینانه است، بخصوص در این تنگنای انزوای دل‌آزار که آن مردان وارسته افتخارآفرین که صفابخش جامعه ما بودند یا ترک یار و دیار کردند یا دعوت حق را لبیک گفتند. روزگار حسود و خسیس و دون‌پرور ما کسی را که به مایه و پایه آنها باشد جایگزین نمی‌کند، ناخواسته و به مرور خطر قحط‌الرجالی بروز می‌کند، نمانده مگر به تعداد انگشت‌شماری مهره‌های مهر‌پرور همچون «شکوهی»‌ها که هنوز هم وجود پرفروغشان تجلّی‌بخش مجامع گوناگون تاریک نور طلب جامعه ما هستند که جای بسی شکرگزار است

بزرگداشتِ چنین بزرگواران مقبول همه اقشار ادب‌پرور. آقای شکوهی چشمه جوشان علم و ادب، فضیلت و انسانیت و عشق است.

دریای بیکران وفا و صفا و فروتنی است اُسوه فضل و دانش و کمال و بینش است

این استاد خندان و پرشور و فهیم از مفاخر پر ارج دوران ماست که اندوخته‌های ادبی، علمی خود را با سخنوری بی‌نظیر به دوستان و شاگردان و هواخواهان خود بی‌دریغ انتقال می‌دهند. شخصیتی که نمود وارسنگی و عطوفت و کانون دلنوازی و ایثار و ادب و اخلاق و بسیار زحمتکش و پرکار و عاشق کتاب و تاریخ ایران است. من ناچیز به دوستی‌شان می‌نازم و در مقابل ذره‌پروری ایشان سر تسلیم فرو می‌آورم. از خداوند آرزوی عمر پربرکت با سلامت و آرامش بر ایشان دارم.

شکوه رشته تاریخ

مهدی دادی زاده

مثنوی پژوه و مدیر کتابفروشی سپهر تبریز

شکوهی که رشته تاریخ دانشگاه تبریز دارد مدیون اساتید بزرگوار است که یا به تاریخ پیوسته‌اند یا از تدبیر حوادث به گوشه عزلت پناه برده‌اند. این گروه سال‌هاست که خاطره نام بلند و یاد زنده اساتیدی همچون: محمدحسن لطفی، محمدجواد مشکور و احمد تاجبخش را در ذهن خود مرور می‌کند. این گروه باید ممنون اساتید فاضل و دانشمندی باشد که در سال‌هایی که «ز منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارید» راست و استوار ایستادند و علم را به سیاست نیالودند و با همه مشکلاتی که پیش می‌آمد حقایق تاریخی را چنان‌که بودند؛ نه چنان‌که دیگران می‌خواستند، در کلاس‌های درس و نشست‌های علمی صلا زدند. اگر با همه افول و رکودی که دامن دانشگاه‌ها و فضاها و فرهنگ را گرفته هنوز در رشته تاریخ دانشگاه تبریز، جنب و جوشی به چشم می‌خورد و این رشته تب‌وتابی دارد، حاصل خون دل خوردن‌ها و از جان مایه‌گذاشتن‌های همین اساتید بزرگوار است. گروه تاریخ باید در حسرت آن باشد تا بار دیگر گامهای استوار و چهره جدی و مصمم دکتر یوسف رحیملو را که عمرش درازباد، در کلاس‌ها و سمینارهای خود به‌نظاره بنشیند و حکایت پر فراز و نشیب حکومت صفوی و اثرات دیرپایشان را از زبان شیوای این استاد وارسته بشنود و تحلیل‌های ناب و بکر او را از شیخ صفی و تبارش تا روزهای «سقوط اصفهان» به‌گوش جان بسپارد.

یکی دیگر از شخصیت‌های دلسوز و تأثیرگذاری که گروه تاریخ مدیون اوست و بسیاری از اساتید فعلی دانشگاه‌ها از دانشجویان او بوده‌اند و از محضر درسش بهره‌مند شده‌اند و او تاریخ

مشروطه را چنان که بود به دانشجویانش تدریس کرده و در تدریس خود مرعوب جوّسازي‌های جوّسازان نشده و قسمت مهمّی از تاریخ معاصر آذربایجان را زیسته و در عین روایتگری، رویتگر آن هم بوده استاد به شکوه و ارجمند دکتر سیروس برادران شکوهی است. رویتگری این روایتگر تاریخ را باید واکاوید، چرا که نقش اساسی در تکوین شخصیت این استاد ارجمند دارد. تاریخ پرفراز و نشیب و تجربه زیسته دکتر شکوهی و هم نسلانش که همچون فولاد آبدیده شده‌اند نه تنها چراغ راه نسل‌های بعدی‌ست بلکه جواب سؤال «چگونه فولاد آبدیده شد» را با خود دارد. روایتگری دکتر شکوهی به این معناست که او در پنج سالگی در جنگ دوم جهانی، شاهد ورود روس‌ها به تبریز بوده و در حکومت یکساله دموکرات‌ها در سنّ نه سالگی، کلاس دوم را به زبان ترکی خوانده و همچنانکه گفته‌اند: «العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر» تک‌تک وقایع آن دوره را در ذهن خود حک نموده است. او در سال ۱۳۳۱ جوانی شانزده ساله است و در دوره دبیرستان تحصیل می‌کند و هم‌زمان در گذر مهاده مهین (میارمیار) که در وسط شهر قرار دارد و نبض سیاسی اجتماعی شهر، در آن قسمت از شهر می‌تپد در نانوایی دایی‌اش به کار مشغول است. نانوایی که از صبح تا شام محل رفت‌وآمد اقشار مختلف مردم است. چنین فضایی برای جوانی که در خانواده پدری و در فامیل مادری، افراد تحصیل کرده بسیاری دارد و در خانواده یکی از شعرای بزرگ آذربایجان «میرزا مهدی شکوهی مراغه‌ای» پرورش یافته بهترین کانون برای شناخت جامعه خویش است. شانزده سالگی او مصادف با قیام آگاهانه مردم ایران به رهبری دکتر محمد مصدق علیه استعمار و استبداد است. بازار تبریز بسته شده مردم به خیابان‌ها ریخته‌اند و به طرف میدان ساعت در حرکتند از مهاده مهین که بیرون می‌آید نرسیده به مقابل ارک، سیل مردم او را به میان خود می‌کشد همه یک‌صدافریاد می‌زنند «بیهوده مزین لاف، مصدق پدر ماست» هنوز یک سال از این واقعه نگذشته شاهد پیروزی بر کام مردم تلخ می‌شود؛ کودتای ۲۸ مرداد به وقوع می‌پیوندد. دکتر مصدق دستگیر و احزاب پراکنده می‌شوند یأس و ناامیدی جامعه را فرا می‌گیرد. محمد زهری شعر «به گلگشت جوانان یاد ما را زنده دارید ای رفیقان» را می‌سراید و اخوان ثالث با شعر «زمستان» و سرمای سوزان آن به خلوت چندین ساله خود فرومی‌رود. در همه این سال‌ها شکوهی جوان، با ذهنی وقاد و با دیدی نقاد رویتگر فراز و فرود و شیرین کامی و تلخ کامی جامعه آن‌روز است. یأس و نومیدی جامعه ده سال طول می‌کشد ده سال پرماجرا، که با زندان و شکنجه و اعدام مبارزین همراه می‌باشد. در اواخر این دهه او به استخدام اداره فرهنگ در می‌آید و در روستاهای شبستر مشغول تعلیم و تربیت بچه‌های

روستایی می‌شود و هم‌زمان وارد دانشگاه تبریز می‌گردد. این سال‌ها مصادف با جنب و جوش معلمان جوانی است که از یأس و افسردگی جامعه به تنگ آمده‌اند و در جستجوی راهی برای برون رفت از این تنگنا هستند. تبریز و مشهد کانون بذره‌های جدیدی است که به هر طریقی می‌خواهند جوانه زنند و از سوز و سرمای سخت و زمین کن رها شوند با مرغ ماهیخوار به مقابله برخیزند و خود را به دریا برسانند. این معلمان در روزهای تعطیل به شهر می‌آمدند و در کتابفروشی‌ها و محافل فرهنگی هم‌دیگر را ملاقات می‌کردند و اخبار حوزه فعالیت خود را باهم در میان می‌گذاشتند و کتاب‌های جدید را به هم یادآور می‌شدند.

پژوهشگر بلندآوازه معاصر، استاد رحیم رئیس‌نیا، و آن کشتی پهلورگرفته، استاد غلامحسین فرنود و دیگر اساتیدی که هر کدام در حوزه تخصصی خویش از سرآمدان جامعه هستند از این گروه معلمان‌اند که با محوریت زنده‌یاد صمدبهرنگی در کتابفروشی‌های معروف تبریز گرد هم می‌آمدند. شکوهی با صمد بهرنگی در کتابفروشی ابن سینا به مدیریت روانشاد علی زاخری آشنا می‌شود و این آشنایی که تا اواسط سال ۴۷ ادامه می‌یابد موجب می‌شود که او از نزدیک نظاره‌گر میدان فعالیت این حلقه باشد و شاهد ریشه یابی و شکل‌گیری گروه‌های فعال سیاسی در تبریز و مشهد که محل خدمت بعدی اوست گردد. گروه‌هایی که بیشترین تأثیر را تا سال ۱۳۵۷ در فضای سیاسی ایران داشتند.

در سال ۱۳۴۲؛ که نقطه عطف دیگری در تاریخ مبارزات مردم ایران است، خیزش عظیم مردم شهرهای ایران علیه دیکتاتوری و وابستگی صورت می‌پذیرد. شکوهی ۲۷ ساله و دیگر جوانان این مرز و بوم شاهد به‌خاک و خون کشیده‌شدن مردم بی‌سلاح می‌شوند. جنازه به خون غلتیده جوانی که در روز ۱۵ خرداد در سه راه شاه (طالقانی) تبریز ساعت‌ها بر زمین مانده بود و دیگر وقایعی از این دست در شهرهای دیگر، این بار به جای یأس خشمی عظیم در دل جوانان ایجاد می‌کند که شعله‌های آن، سال‌ها بعد به مبارزه مسلحانه تبدیل می‌شود.

سه سال پس از آن‌که مرحوم مهندس بازرگان در دادگاه نظامی که طی ۸۰ جلسه از اواسط اسفند ۱۳۴۲ تا تیرماه ۱۳۴۳ برگزار شد به رژیم هشدار داد: «آقای رییس دادگاه! به مقامات بالاتر اطلاع دهید که ما آخرین گروهی هستیم که با قبول و احترام به این قانون اساسی فعالیت‌های سیاسی را در چارچوب‌های قانونی دنبال کردیم و بعد از ما دیگر کسی این قانون اساسی را قبول نخواهد داشت و در درون آن فعالیت نخواهد کرد» شکوهی ۳۱ ساله برای تحصیل در مقطع فوق لیسانس تاریخ پا به دانشگاه تهران می‌گذارد در سال‌هایی که وی در دانشگاه تهران تحصیل می‌کرد همان‌گونه که مهندس بازرگان پیش‌بینی کرده‌بود گروه‌های

چریکی و سیاسی با چراغ خاموش، مشغول عضوگیری از دانشجویان مستعد بودند تمامی اعتصابات و اعتراضات ریشه در دانشگاه تهران داشتند. در این سال‌ها دانشگاه تهران تبلور جامعه‌ای بود که هم‌چون رود ارس ظاهری آرام ولی درونی پر از غوغا داشت هم‌چنین او در دانشگاه، شاهد کلاس‌ها و سخنرانی‌های مشاهیری هم‌چون: مظفر بقایی، دکتر غلامحسین صدیقی، اللهیار صالح، پرفسور فضل‌الله رضا، علینقی عالیخانی، هوشنگ نهاوندی و امیرحسین آریان‌پور بود.

وی زیر نظر استادان بزرگ و نامدار رشته تاریخ هم‌چون: دکتر عباس زریاب خویی، دکتر محمد اسماعیل رضوانی، دکتر محسن عزیزی، سرکارخانم دکتر شیرین بیانی و دکتر ابراهیم باستانی پاریزی رشته تحصیلی خود را در مقطع فوق لیسانس تا سال ۱۳۴۹ دنبال نمود و در همین سال برای تکمیل تحصیلات عازم ترکیه شد و از دانشگاه آنکارا، زیر نظر استادان بزرگی چون: نشاط چاغ‌آتا، حسین یورت آیدین، توران عثمان‌بیگ و حلمی ضیاییگ گواهینامه دکترای خود را در موضوع «انقلاب مشروطه ایران» اخذ نمود.

در سال ۱۳۵۲ دکتر سیروس برادران شکوهی ۳۷ ساله که در کوران حوادث آبدیده شده با انبوهی از تجربه و دانش به تبریز باز می‌گردد و به مدت پنج سال در دانشسرای راهنمای تحصیلی و دانشگاه تبریز به تدریس می‌پردازد. در سال‌های انقلاب ۱۳۵۸ - ۱۳۵۶ به استخدام دانشگاه مشهد در می‌آید و در روزهای پر غوغای خراسان با طاهر احمدزاده، محمد تقی شریعتی و دیگر شاعران و نویسندگان و دست اندرکاران سیاسی مشهور آن شهر آشنا می‌شود و در سال ۵۸ دوباره به دانشگاه تبریز منتقل می‌گردد. ثبت وقایع و پیش‌آمدهای پرتب و تاب این دوره از زندگی استاد را تا زمان بازنشستگی باید به همکاران و دانشجویان ایشان وا گذاشت.

اما آنچه من به عنوان ناظری بیرون از دانشگاه حس می‌کنم این است که دانشگاه قدر و منزلت این نسل از اساتید خود را که در کوره‌های حوادث گذاخته شده بودند و انبانی پر از تجربه و دانش با خود داشتند ندانست و با بازنشسته کردن چنین استادانی گروه تاریخ و دانشجویانش را از وجود ایشان محروم کرد. اما جای خوشحالی است که دانشجویان قدرشناس خون دل خوردن‌های این اساتید را پاس داشتند و زحماتشان را ارج نهادند. همین ارج‌نامه‌ای که به همت دکتر عباس قدیمی قیداری، استاد و مدیر گروه تاریخ دانشگاه تبریز، که یکی از دانشجویان فاضل و با وفای ایشان است منتشر می‌شود نشانگر تأثیر و نفوذ شخصیت علمی دکتر شکوهی در دانشجویان خویش است. حمیدرضا شاه‌آبادی یکی دیگر از دانشجویان قدیمی ایشان در رمان تاریخی «کاخ‌های خیابان گوته» که از شکل‌گیری یک گروه سه نفره چریکی در تبریز سخن می‌گوید، در مورد دکتر شکوهی نوشته است: کلاس‌های ایشان

جذاب‌ترین و پر مخاطب‌ترین کلاس‌های دانشکده ما بود. دانشجویان دیگر رشته‌ها جا را برایمان تنگ می‌کردند یک روز یکی از آن سه نفر در محوطه دانشگاه از من سراغ کلاس دکتر شکوهی را گرفت دستش را گرفتم و به کلاسمان بردم او تا آخر ترم اولین نفری بود که در کلاس درس دکتر شکوهی حاضر می‌شد.

البته دکتر شکوهی هم همین احساس مسئولیت را نسبت به دانشجویان خویش داشته و دارد کتاب‌هایی را که دانشجویانش تالیف کرده‌اند با آن سن و سال زیر بغل می‌گیرد و در محافل علمی و نشست‌های دوستانه به تبلیغ آن می‌پردازد. دکتر داریوش رحمانیان یکی دیگر از دانشجویان دکتر شکوهی، علاوه بر آن که در گروه تاریخ دانشگاه تهران از استادان مبرز می‌باشند مجله تاریخی - اجتماعی «مردم‌نامه» را نیز منتشر می‌نماید. دکتر شکوهی هر بار به کتابفروشی تشریف می‌آورد سراغ مردم‌نامه را می‌گیرد و توصیه می‌کند که «حتماً از هر شماره حداقل پنج نسخه در کتابفروشی باشد و در معرض دید قرار گیرد» جالب است هر وقت از دانشجویانش سخنی به میان می‌آید برقی در چشمان و شوری در گفتارش نمایان می‌شود و جالب‌تر آن که به جای جمله «دانشجوی من بوده‌است» از جمله «ما باهم در یک کلاس بوده‌ایم» استفاده می‌کند.

دکتر شکوهی انسانی فرهیخته، اخلاقی و مبادی آداب است. مکان هر نقطه و مقام هر سخن را به خوبی می‌داند. بخش عظیمی از وارستگی و آداب‌دانی استاد، مرهون شخصیت‌های بزرگ و برجسته شهر تبریز است که ایشان سال‌ها با آنان حشر و نشر داشته است، مرحوم میرزا جعفر آقا سلطان‌القرایی، حاج میرزا عبدالله آقا مجتهدی، استاد منوچهر مرتضوی و استاد حسن قاضی از آن جمله‌اند. در اعیاد رسمی و روزهایی از سال که جهت جویا شدن حال، به حضورش می‌رسیم استاد درست در ساعت مقرر با کت و شلوار رسمی، پیراهنی خوش‌رنگ و عطری خوشبو در پشت در منتظر است. چهره خندان، دل‌گشاده، حیاط سرسبز و خانه باصفای او همراه با حضور گرم و صمیمی‌اش گذشت زمان را از یاد می‌برد و این آرزو را در دل می‌پرورد و این دعا را بر لب می‌آورد که «سایه استاد سالیان سال بر سر ما مستدام باد.»

باد عمرت در جهان هم‌چون خضر جانفزا و دستگیر و مستمر